

دیگ های هیئت امام حسین (ع) به همت جمع فامیلی «حداد» برقرار است

## موکب عاشورایی با عطر عشق و نان



و حتی امسال علاوه بر جمع فامیلی مان، از استان های دیگر مانند خوزستان همراه ما شده و برای پخت نان کنارمان آمده اند. الهه صفاریان، همسر یاسر، می گوید: از موقعی که ازدواج کردم، سعی کردم سهمی در این مجالس داشته باشم؛ برای همین حتی گاهی با گذاشتن یک سماور و چند استکان چای، از مهمانان آقا پذیرایی می کنم.

مریم احدی که سن و سالی دارد و نان ها را روی سفره جابه جا می کند، کارمند بازنشسته شهرداری تهران است و می گوید: سه سال پیش که با خانواده حداد آشنا شدم، مادر و برادرم را تازه از دست داده بودم. برای زیارت آمده بودم مشهد تا دلم آرام شود که آقا یاسر و خانمش از حال گرفته ام پرسیدند. سر صحبت باز شد و کم کم دوست شدیم و رفت و آمد کردیم و الان سه سال است به موکبشان می آیم و گاهی هزینه ناقابلی هم می دهم.

### ● نانواهای کوچک

عرفان حداد و علی و محمد خلیلی گاهی قهوه می ریزند و گاهی نان از تنور در می آورند و آب به دست مردم و جمع فامیلی شان می دهند. سه رفیقی هستند که به هم قول داده اند تا آخر با هم باشند و به زائران آقا خدمت کنند. حتی نان چانه کردن و در آوردن آن را با هم یاد گرفته اند.

علی می گوید: یادم است مادرم خمیر به خانه آورد و گفت آن قدر تمرین کنیم که بالاخره بتوانیم نان درست کنیم. علی می خندد و می گوید: من کلکسیونی از سوختگی روی دست هایم دارم اما چون برای امام حسین (ع) است، اذیت نمی شوم. آخر کار همین آقای نانوا که اینجاست به مایاداد چطور نان درست کنیم.

پیش، برادر بزرگم، حسین آقا، در ایام محرم و روز عاشورا گاو می کشت و بقیه خواهرها و برادرها هم به توان خود دیگ نذری در این ایام داشتیم. الان چهار پنج سالی است که مجوز موکب زدن را گرفته ایم و مخارج این ده شب را هم بین خودمان تقسیم می کنیم.

حسین آقا که بزرگ ترین برادر است، می گوید: اوایل با کمک برادرها گاو می کشتیم و در روز عاشوراده دیگ شله می گذاشتیم اما الان مخارج را در ده شب تقسیم کرده ایم و هر شب غذای متفاوتی می دهیم. خدا را شکر این کار فامیلی آن قدر برای همه مان برکت دارد که حاضر نیستیم آن را با هیچ کار دیگری عوض کنیم.

### ● عرض ارادت با یک استکان چای

تاسر می گردانیم، می بینیم زنان و جوانان و کودکان بسیاری مشغول پذیرایی هستند. کودکی در حال جدا کردن نان از تنور است. زنی که چادر و فوطه عربی به سر دارد، تند تند نان ها را از او می گیرد و به مردم می رساند. جوانی به همراه مادرش نشسته و در حال پیچیدن ساندویچ است. مرد نانوا بر تنورهای داخل موکب نظارت دارد. آقا ناصر، یکی از برادران حداد که با وجود باند پیچی دستش سخت مشغول کار است، می گوید: همه جوانان اینجا تحصیل کرده هستند. همه اینجا خادم اهل بیت (ع) و مردم هستیم.

زهراسحاقی جمعیت دسته دسته می آیند و اطراف موکب امام حسین (ع)، نیش شوشتی ۱۱ می ایستند و همراه شنیدن نوحه های عربی و فارسی، با غذای گرم و نان تازه از تنور درآمده پذیرایی می شوند؛ دعا می کنند و می روند. موکب امام حسین (ع) چهار سالی است که در دهه اول محرم به همت شش برادر حداد راه اندازی شده است و اداره می شود. کمک کنندگان در این موکب همه یا فامیل اند یا دوستانی که به آن ها پیوسته اند.

### ● از دامان مادر عاشق اهل بیت (ع) بودیم

یاسر حداد بچه نوغان است و از گذشته پای روضه های امام حسین (ع) نشسته است. او می گوید: اگر هزار تومان به مادرم می دادیم، نمی توانست آن را بشمارد؛ با وجود این ما شش برادر و دو خواهرم را عاشق اهل بیت (ع) بزرگ کرد. از ۲۵ سال



خاطره بازی از کوچه «پی آب مسگرها» تا بازار گنبد خشتی

## وضو با آب قنات



### ● زلال وضو در کوچه مسگران

حالا که سال ها گذشته و حاج محمد عطار در قید حیات نیست - خدا رحمتش کند - پسرش آمده و همان مغازه را جانی تازه و سروشکی دیگر داده است. عطر زعفران و رنگ زرشک و نبات جای عطاری و بوی زنیان و گل گاوزبان را گرفته است. علی کاظمی خاطره ای تعریف می کند: «یادم می آید مغازه یک آهنگر قدیمی تقریباً روبه روی دکان عطاری پدرم بود و کاسب آنجا معروف بود به رضا آهنگر. در راهرو بین مغازه های بازار هم یک چاه آب کوچک بود؛ البته چاه نه، بیشتر حوض آبی بود. آب از داخل کوچه می آمد. کوچه اش چند قدم بالاتر از مغازه فعلی ماست که در گذشته به آنجا «کوچه پی آب مسگرها» می گفتند. شیر آب که نبود، مردم از آب قنات استفاده می کردند برای وضو و آشامیدن. ظهر که می شد، رضا آهنگر بدون مطلق قفل روی در دکان می زدند و با آب همان چاه، دست و رویش را می شست و وضو می گرفت. بعد برای نماز راهی مسجد می شد. اهل کسب حلال بود و نماز اول وقتش ترک نمی شد.»

علی کاظمی از کاسب های قدیمی به نیکی یاد می کند و می گوید: کسبه اطراف حرم، برکت مغازه شان را از همین نماز اول وقت می دانستند و با اینکه گاهی که هوا سرد بود، وضو گرفتن در آب حوض برایشان سخت می شد، هیچ وقت نماز اول وقتشان به تأخیر نمی افتاد.

سمیرا شاهیان در بازار گنبد خشتی که یکی از بازارهای قدیمی اطراف حرم در محله پایین خیابان است، بعضی چهره ها هیچ وقت از یاد نمی روند. آدم هایی مانند مرحوم حاج محمد عطار و رضا آهنگر که به خاطر درستی مراسمشان در یادها مانده اند و حتی نسل فعلی بازاریان هم او را به خاطر دارند. با علی کاظمی، فرزند حاج محمد، خاطرات پدرش را مرور می کنیم.

### ● شاطری که در گذر زمان عطار شد

از سال ۵۲، حجره عطاری حاج محمد در بازار گنبد خشتی که در گذشته به چهارشنبه بازار معروف بود، برپاست. علی کاظمی که از کودکی کنار دست پدرش در عطاری کار کرده است و خودش از قدیمی های بازار به شمار می رود، می گوید: چهارشنبه بازار، پیش از انقلاب اسلامی، با این سروشکل نبود؛ از آهن پاره تا کهنه فروشی، همه چیز داشت. حجره پدرم هم که هم عمر خودم است، این دکور را نداشت.

او درباره شغل آبا و اجدادی شان قبل از عطاری می گوید: آن طور که پدرم همیشه می گفت، اجدادش همه اهل خمیر و تنور بودند. شاطر بود و به شاطر بودنش هم افتخار می کرد. اما با اینکه شغل اصلی اش نانوائی بود، یک مغازه خرید و عطاری راه انداخت. در این بازار، همه پدرم را به نام «حاج محمد عطار» می شناختند. مغازه اش پر بود از بوی انواع داروها و گیاهان خشک.



### ● خاطرات کنار عکس ها ماندگار ترند

در زمان زنده بودن پدرش چسته و گریخته به مغازه می آمده، ولی از سال ۹۱ حضورش ثابت و دائمی شده است. می گوید که بازار و گذرهای باریکش، همان بازار است، شغل ها و آدم ها فرق کرده اند؛ پدرم تعریف می کرد یک روز، دو تا خانم به حجره اش آمدند و در هیا هوی بازار با او صحبت کردند و عکسش را گرفتند. بعد ها که روزنامه را دیدیم، گفتیم بابا، دیدیم عکس شما را در روزنامه انداخته اند، حالا آن عکس در روزنامه ای که حتما گذر زمان رنگ پریده اش کرده، گوشه ای خاک می خورد. ولی یک عکس ساده دیگر در مغازه نصب است. عکسی قدیمی از مرحوم محمد کاظمی، که همه او را در بازار به نام «حاج محمد عطار» می شناختند. ایستاده مقابل ضریح، در سکوئی پراز راز لباسش ساده است؛ پلیوری که بر تن دارد نشانه زمستانی است که گذشته. نور ملایم حرم افتاده روی صورتش و روی چین های پیشانی اش که گواه عمر و تجربه اند. نگاهش نه روبه دوربین، بلکه روبه صاحب ضریح است. این عکس تنها خاطره پدر در مغازه جدید است. کاظمی عکس را درست می گیرد و با لبخند می گوید: خاطرات کنار عکس ها ماندگار ترند.